



موهبت ستر و حجاب

آیت الله محمدی گیلانی

قسمت دهم

عصمت مورد دعاء حاملان عرش برای اهل ایمان
فرق بین این دو ستر # ستر عصمت گاهی به
نظهیر الهی است و گاهی خوف و گاهی رجاء و
گاهی حیاء است # حدیث «نعم العبد ضهیب لولم
یخف الله لم یعصه» # تفسیر حیاء و نشأت گرفتن آن
از ایمان، مستخرج از قرآن است # حدیث «ان الله
عزوجل حیّ ستر یحبّ الحیاء والستر» و حدیثی
در این رابطه که از ذوالشبه شرم دارد.

* ستر و حجاب در میان موجودات، از عنایت‌های
الهی است. # برترین سترها اسم مبارک «الظاهر»
که حجاب اسم مبارک «الباطن» است، و مرتبه
پائین‌تر از آن، قلب مؤمن است که سرپرده
حقتعالی است چنانکه در حدیث قدسی آمده:
«لا یسعی ارضی ولا سمائی بل یسعی قلب عبیدی
المؤمن» # سترهای فروهشته بر موجودات،
گوناگونند: ستر تعظیم، ستر منت، ستر رحمت، ستر
کرم و عفو، ستر عصمت از گناه، ستر عفو و ستر

ولا نخیب طمعی ولا تقطع منک رجائی وأملی»:

«الهی گناهایی را در دنیا بر من پرده پوشی فرمودی که من
به پرده پوشی آنها در آخرت محتاج ترم. الهی به من احسان
کردی زیرا گناهانم را بر هیچیک از بندگان صالحت
آشکارا نفرمودی، پس روز قیامت در محضر گواهان بر
اعمال رسوایم مگردان، الهی جودت آرزویم را وسعت
بخشیده و عفو تو از عملم بهتر، الهی روزی که میان
بندگان داوری می کنی بقاء خویش خشنودم گردان.

«الهی قد سترت علیّ ذنوباً فی الدنیا وانا اخرج الی
سترها علیّ منک فی الآخری، الهی قد أحسنت الیّ
اذ لم تظهرها لأحد من عبادک الصالحین فلا تفضحنی
یوم القیامة علی رؤوس الأشهاد، الهی جودک بسط
أملی وعفوک أفضل من عملی، الهی فسرّنی بلفانک
یوم تقضی فیہ بین عبادک، الهی اعتذاری الیک
اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا
اکرم من اعتذر الیه المسیئون، الهی لا تردّ حاجتی

الهی عذر آوردنم بدرگاهت، عذر آوردن کسی است که نیاز به قبول دارد پس عذر را بپذیر، ای بزرگواریترین کسی که نیکوکاران به درگاهش عذر می آورند، الهی حاجتم را ردّ مکن و دست طمعم را نهی برمگردان و امید و آرزویم را از خود قطع مساز.

ستر

از عنایت‌های خداوند حکیم در نظام هستی، موهبت ستر و پوشش در میان موجودات است، به یمن حکمت خویش، ظاهر هر مخلوقی را بر زیبایی ویژه‌ای آرایش داده که بیننده را به خود مشغول یا مجذوب می‌کند و باطن و وراء آن را بوسیله پرده ظاهر پوشیده ساخته است. و این عنایتی است فراگیر در همه اشیا و امور که بعضی نسبت به بعضی دیگر ساتر و پوششند و همچون پرده‌هایی که در وراثشان اموری را مستور کرده‌اند، و برترین سترها اسم مبارک «الظاهر» خدایتعالی است که ساتر اسم مبارک «الباطن» آن حضرت است و ظلّ و پرتو گسترده اسم مبارک «الظاهر» قلب عبد مؤمن است که سرپرده حقتعالی است «لا یسعی ارضی ولا سمائی بل یسعی قلب عبیدی المؤمن»^۱، زیرا قلب مؤمن جلوه گاه صور الهیه‌ای است که از اعتقادات حقّه نشأت گرفته‌اند و دل سرپرده‌ای است برای آن انوار فیض الهی که راهی جهت اشراف بر آنها نیست مگر الفاظ و عبارات دالّه بر آنها، که طبعاً الفاظ و عبارات مفروضه نیز خود استار و پرده‌هایی برای معانی و مدلولاتند و گرچه الفاظ موضوعه برای نشان دادن مدلولاتند، ولی در عین ایفاء این وظیفه، ساتر و حجابند.

سترهای فروخته بر موجودات گاهی بر سبیل تعظیم است مانند حجاب و ستری که در وراء آن سلطان یا مختدراتند که بدینوسیله از ابتذال محفوظ می‌شوند، و گاهی بر سبیل منت است که قبایح نفرت‌انگیز را با ستر و پرده پنهان می‌نماید، مانند هریک از افراد آدمی که قاذورات و قبایح آنان را مستور فرموده و با این عنایت آنها را از منفور شدن نسبت به یکدیگر خلاصی بخشیده و اسم «الظاهر» زیبایی و جمال هریک را آشکار نموده است و دعاء «یا من اظهر الجمیل وستر الفیح» همین نوع ستر و پرده را یادآور است.

و گاهی فروهستن ستر از باب رحمت است مانند حجب الهی بین خدای متعال و بین مخلوقات که اگر آن حجاب‌ها و استار نمی‌بودند، جملگی محو و فانی می‌شدند چنانکه در خبر مشهور نبوی «ص» است: «انّ لله سبعین الف حجاب من نور او ظلمة لو کشف لآحرق سُبُحَات وجهه مادونه»: «برای خدایتعالی هفتاد

هزار حجاب است که اگر کنار روند، جلال و عظمت حضرتش همه ممکنات را نابود می‌کند». و در روایت جبرئیل علیه السلام آمده است: «لله دون العرش سبعون حجیاباً لودنونا من أحدها لأحرقنا سُبُحَات وجه ربنا»^۲، و روشن است که احراق سُبُحَات، از قبیل سوزاندن آتش نیست بلکه مراد از احراق سُبُحَات «جلال و عظمت» اِفاء ذوات ممکنات و اندک‌اک انبیت آنها است.

و از جمله استار خداوند غفور، ستر کرم و عفو است که گنہکاران را از اصابات کیفر و عقوبت گناهان مستور می‌کند، و ستری عالیه در این باب همانا ستر عصمت است که حائل بین عبد و بین گناه است و این دو گونه مغفرت یعنی ستر کرم و تجاوز از عقوبت مذنبین و ستر عصمت از آلودگی به گناه و نافرمانی حقتعالی از خواسته‌های حاملان عرش و فرشتگانی که پیرامون آن برای مؤمنین دعاء می‌کنند، می‌باشد که در سوره غافر بیان شده است: «الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلماً فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وفقهم عذاب الجحیم، ربنا وأدخلهم جنّات عدن التي وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذرّياتهم انک انت العزيز الحکیم، وفقهم السیئات ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلك هو الفوز العظيم». (غافر: آیه ۹ تا ۷).

«حاملان عرش الهی و آنها که در پیرامونش در طوافند، تسبیحگوی پروردگارا و ثناخوان اویند و بدو ایمان دارند و برای اهل ایمان اینگونه استغفار می‌کنند: پروردگارا، علم و رحمت گسترده‌ات همه چیز را دربر می‌گیرد، پس مورد مغفرت خویش قرار ده کسانی را که به سوی تو بازگشتند و پیروی از صراط و طریقت نمودند و از عذاب جحیم، آنان را محافظت فرما. پروردگارا، آنان را در جنّات عدن که به آنها و به صلحاء از آباء و ازواج و اعیان‌شان وعده فرمودی، داخل گردان، چه تو در عین اقتدار بر مبنای حکمت عمل می‌فرمائی، و آنان را از سیئات و گناهان مصون فرما و اگر کسی را در چنین روزی از آلودگی به گناه مصون فرمائی، بی تردید بر او رحمت آورده‌ای و مشمول چنین رحمتی (که حائل بین عبد و بین معصیت است) گردیدن فوز عظیم است».

تعبیر «فهم» تکرار شده در دفعه اول مفعول آن «عذاب الجحیم» است یعنی پروردگارا، آنان را از عقوبت جحیم که نکال معاصی و ذنوب است، محافظت فرما و چنانکه گفتیم: این مغفرت و ستر، ستر کرم و گذشت از عقوبت مذنبین است، و در دفعه دوم مفعول آن «السیئات» است یعنی: پروردگارا، آنان را از گناهان مصون فرما



که اگر کسی را از ارتکاب به سیئات و گناهان مصون فرمائی رحمت ویژه موهبتش فرموده‌ای و فوز عظیم همین است. بیشتر حائل بین عبد و بین معاصی که متر عصمت است و از رحمت‌های خاصه خداوند متعال و فوز عظیم است، گاهی بتطهیر مخصوص الهی است و قانزین به این تکریم ربوبی که از همه آلودگیها به اراده‌ی خدای سبحان، منزهند، مستقرشان در افق اعلاهی هستی و با کتاب مکشون در تماسند. «آنه لقرآن کریم فی کتاب مکتون لایتمه الا المطهرون»^۳.

و گاهی پرده‌ی حائل موصوف، خوف از خداوند متعال و گاهی رجاء و امیدواری به عنایات آنحضرت است و گاهی این پرده‌ی عصمت، پرده‌ی حیا از حضرت ولی نعمت مطلق است، و ظاهراً به همین پرده‌ی حیا، اشارت دارد حدیث نبوی «ص»:

«نعم العبد ضعیف لولم یخف الله لم یعصه»: «صیب خوب بنده‌ای است، اگر بیسی از خداوند متعال هم نمی داشت، نافرمانی او را نمی نمود» یعنی متر عصمت از معصیت خداوند متعال در صیب، متر حیا از خداوند متعال است، مضافاً باینکه متر خوف نیز در او موجود است که بر فرض فقدان متر خوف در وی، باز هم خدایتعالی را نافرمانی نمی کرده زیرا متر حیا از خدا، عاصم او از معاصی پروردگار است، چه صیب علیم القلب (نه علیم اللسان فقط) نیک می داند که خداوند بی نیازی او را از عدم محض ایجاد فرموده، و همه ملک و ملکوت و غیب و شهادت را خدمتگذارش قرار داده تا نیازهای او را تأمین نمایند، و بدینوسیله او به سعادت حقیقی خود نائل آید، تأمل در این همه نعمتهای نامتناهی و الطاف بی‌کران باریتعالی که بدون هیچ عوض و غرضی بر او ارزانی گردیده است، موجب حیائتی است شدید که طبعاً متر عصمت بین او و نافرمانی حضرت ولی نعمت و الألفاف است و هر مؤمنی که مانند صیب علیم القلب و بیدار باشد، دارای متر عصمت از گناه است، و بمقداری که جان و دلش، لمس نعمتها و الطاف باریتعالی را نموده، بهمان مقدار آرم و حیا از خدای عزوجل دارد، که پرده‌ی عصمت از گناهان در همان حد است.

و بالعکس، علیم اللسان جهول القلب که جزیره و جدال همتی ندارد و با اینکه علم و شناخت به حقیقت دارد، در مناظره با قرآن، تلبیس و تدلیس می کند و جامعه باطل را بر اندام حق می پوشاند و حق را مکتوم می سازد و آزر می از نهی الهی ندارد که فرموده: «ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون»^۴.

بلی! فقیه اللسان سفیه القلب، وقیح است و از موهبت حیا و دین محروم است چنانکه امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «لا ایمان لمن لا حیا له» زیرا حیا (انقباض نفس و خودنگهداری از ارتکاب قبیح بخاطر قبح آن) ثمره‌ی ایمان به خداوند حاضر و ناظر است و لزوماً ایمان چنانی و اعتقاد به حضور ولی نعمت و اللطاف و نظارت حضرتش بر همه اعمال، منتج انقباض نفس مؤمن از ارتکاب هر مکروهی در محضر او سبحانه و تعالی است، و آن کس که بی شرمی می کند و در محضر خدای تعالی مرتکب عصیان می شود و باطل را در لباس حق جلوه می دهد، بدینجهت است که وجودش از نهال پالنده و ثمربخش ایمان تهی است، و بوجهلی است بقلط بوالحکم نامیده شده و در واقع رهن راه عبادت است و همانند ابوجهل در مصیبت این عتاب الهی است: «ألم یعلم بأن الله بری»^۵.

تدبیری عمیق در آیه شریفه به خوبی روشن می کند که حدیث مذکور از امام صادق علیه السلام مستخرج از همین آیه کریمه است یعنی حیا از ایمان به خدای علیم و ناظر بر اعمال نشأت می گیرد، و بوجهل بی شرم که ایذاء رسول الله صلی الله علیه و آله را در حال سجده، قصد نموده بود، بدان سبب بوده که ایمان به خدای علیم و شاهد بر اعمال نداشت و هر بی شرم از خدای عزوجل، بناچار تهی از چنین ایمانی است، و حاصل جمع واقعیت حیا از خداوند عزوجل، همان انقباض نفس و روگردانی از هر امری است که مبعوض حضرت او می باشد.

و لازم به تذکر است که در بعضی از اخبار، بر خداوند متعال «حیی» صاحب حیا» اطلاق شده چنانکه ابو داود در سنن خویش از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند: «ان الله عزوجل حیی یشیر یحب الحیا و الشتر»^۶.

«خدای عزوجل مسلماً صاحب حیا و پرده پوش است دوستدار حیا و پرده پوشی است» و روشن است که حیا در باره واجب تعالی بمعنی انقباض و انفعال نیست، چه در حریم حضرتش انفعال و انقباض راه ندارد و بناچار بر معنی تارک قبیح حمل میشود، و در ارتباط با اجراء این صفت بر حقتعالی، لطائفی از اخبار آمده است که بتقل یکی از آنها اکتفاء میشود: «ان شیخاً فی القیامه یقول الله له: یا عبدی عملت کذا و کذا (من امور لم یکن ینبغی ان یعملها) فیقول: یا رب ما فعلت و هو قد فعل، فیقول الحق: سیروا به الی الجنة! فتقول الملائکه الی احصت علیه عمله: یا ربنا الیست تعلم انه فعل کذا و کذا؟ فیقول: بلی و لکنه لئما انکر استحببت منه ان اکذب شیئاً!»^۷.

خداوند متعال در روز قیامت، عتاب به پیرمرد گنه کاری می نماید و می فرماید: ای بنده ام تو مرتکب امور چنانی که نافرمانی من است گردیده ای آن پیر گنه کار عرض می کند: پروردگارا من مرتکب چنین اعمالی نشده ام! در صورتیکه آن معاصی را انجام داده است، پس حق تعالی امر می فرماید که او را به بهشت ببرید، در این هنگام فرشتگانی که کتابان اعمال آن گنه کارند و آمار معاصی او را ثبت کرده اند عرض می کنند: پروردگارا تو خود دانائی که این پیر آلوده، گناهان مورد اشاره را انجام داده است! خدای تعالی می فرماید: بلی می دانم ولی چون این بنده پیرم انکار نمود، من از وی حیا کردم که ریش سفیدش را تکذیب کنم! کرم حسین و لطف خداوندگار

گنه بنده کرده است و او شرمناک با اعتماد به همین وصف ستاریت خداوند غفور است که در این فراز از مناجات از حضرت غفار الذنوب مسئلت می کند که: «الهی گناهانی را در دنیا بر من مستور ساختی که در آخرت به ستر آنها محتاج ترم» و این نویسنده ذوالشبهه نیز امیدوار است که حضرت

ستار العیوب بر ریش سفیدش رحمت آرد:
 دلم می دهد گناه گناه این نویسد
 که حق شرم دارد ز سوی سفید
 عجب باشد از شرم دارد زمن
 که شرم نمی آید از عویشن
 «الهی بحلمک أهلتنی وبسرتک سترتني حتی کانتک اغفلتني
 ومن عفوبات المعاصی جتبتني حتی کانتک استحييتني».

ادامه دارد

- ۱- تعلیقات الامام الخميني مدظله على القصوص ومصباح الانس ص ۱۳۳.
- ۲- نهاية ابن اثیر ج ۲ ص ۳۳۲.
- ۳- سوره واقعه آیات ۷۷ الی ۷۹.
- ۴- سوره بقره آیه ۴۲.
- ۵- سوره علق آیه ۱۴.
- ۶- سنن ابوداود ج ۴ ص ۴۰.

بقیه از عرش و کرسی

این است که خداوند اذن شفاعت را به کسی بدهد، «الآ یا قنہ» و در آیه ۲۸ سوره «انبیا» می فرماید: «ولا یشفعون الا لمن ارتضی» - و آنها جز برای کسی که خداوند از او خوشنود است شفاعت نمی نمایند. و در سوره «سبا» آیه ۲۲ و ۲۳ درباره امور فوق می فرماید: «قل اذعوا الذین زعمتم من دون الله لا یملیکون مثقال ذرّة فی السموات ولا فی الارض وما لهنّ فیها من شریک وما لهنّ من ظهیر. ولا تنفع الشفاعة عند الله الا لمن اذن له..» بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خویش) می پندارید بخوانید، آنها باندازه ذره ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و نه در آنها شریکند و نه یاور او بوده اند؛ هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده سودی ندارد. بدین ترتیب در این دو آیه، مالکیت بالاستقلال یا بالاشتراک و یا بالمظاهره نفی شده است و نیز به شفاعت مشروط اشاره گردیده است.

«یتعلّم ما بین ایدیهم وما خلّفهم» خداوند گذشته و آینده را می داند از این جمله معلوم می شود که مقام، مقام جمع است، چرا گذشته ای که سپری گردیده و آینده ای که هنوز نیامده، همه را یک جا می داند، و چیزی را که هنوز نیامده در علم او می باشد، چرا که علم او منزّه از

تاریخ و زمان است «ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء» علم و دانشی که نصیب دیگران است تنها گوشه ای از علم خدا است که به آنها داده است، و نمی توان گفت که خداوند عالم است، دیگران هم عالم اند، علم خداوند نامحدود است و علم دیگران شعاع علم او است نه اینکه در مقابل علم خدای متعال باشد و علم خدا زیاد باشد و علم ما کم، علم ما عاریه است و علم خداوند بالأصله می باشد، چنانچه شمع می توان گفت که این شمع دارای نور است، خورشید هم دارای نور است، ولی اگر نوری نامحدود باشد دیگر جا برای نور شمع باقی نمی ماند و یا نور شمع شعاعی از آن نور نامحدود است چنانچه اگر جسمی را نامحدود فرض کردیم جسم کوچک را هم دربر می گیرد، دیگر جسمی در مقابل آن نخواهد بود، بلکه یک شعاع از آن جسم نامحدود است که بصورت جسم کوچکی چون میز مثلاً درآمده است، در مسأله علم خدا هم، علمش نامحدود است پس از این علم نامحدود می فرماید: «وَبِیع کَرِیْمَہِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ». روایاتی درباره کرسی وارد شده که در تفسیر نورالتقلین ذکر شده است.

ادامه دارد

- ۱- اصول کافی جلد ۱ ص ۱۳۲
- ۲- سوره بقره آیه ۲۵۴
- ۳- اصول کافی جلد ۱ ص ۱۳۲